

بررسی مسئله تنهایی انسان از منظر حکمت متعالیه

مهران نجفی^۱، هادی وکیلی^۲

چکیده

مستقیم ما با جهان بیرون از ذهن نیست، بلکه تفسیر و نگرش ما در شکلگیری احساسات و عواطفمان مهم است. روشن است که با تغییر تفسیرها و نگرشهای فردی، میتوان احساسات و افکار را تغییر داد. تغییر در جهانبینی انسان منجر به تغییر تحلیل او از شرایط زندگی و جایگاه وی در هستی میشود. انسانی که جهانبینی خود را بر اساس حکمت متعالیه تنظیم میکند، احساس جدایی از جهان هستی ندارد، بنابراین مسئله تنهایی برای او مطرح نیست.

کلیدواژگان: تنهایی، وجود رابط، روان‌درمانی شناختی، روانشناسی، فلسفه اسلامی، حکمت متعالیه.

مقدمه

رابطه فلسفه و مبانی جهانبینی با سایر علوم انسانی، مانند رابطه پایه و بناست.

هرچند تنهایی خود یک بیماری مستقل تلقی نمیشود، اما منشأ بسیاری از امراض جسمی و روانی است. ما در این مقاله انواع تنهایی را معرفی نموده و به بررسی آثار جسمی و روحی آن خواهیم پرداخت. در بخش دوم، نظریه ملاصدرا در باب رابطه انسان و خدا را بیان میکنیم. بر اساس مبانی حکمت متعالیه، انسان عین ربط و فقر به خداوند است و هیچگونه انفصال و جدایی برای او متصور نیست. در چنین فضایی، اساساً مسئله تنهایی منحل خواهد شد. بعبارت دیگر، احساس تنهایی بواسطه جهل به ساختار هستی است، پس با رفع این غفلت، میتوان احساس تنهایی و تبعات منفی آن را برطرف نمود. چنین رویکردی با روان‌درمانی شناختی قرابت دارد. بر اساس این نوع از روان‌درمانی، احساسات و عواطف ما، صرفاً حاصل مواجهه

۱. دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

mehranajafi71@gmail.com

۲. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران؛ drhvakili@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15600874.1403.30.1.7.4

آنچه بعنوان مبانی هستی‌شناسانه پذیرفته میشود، تأثیری چشمگیر در رویکرد ما به مسائل مختلف علوم انسانی دارد. در این میان، روانشناسی یکی از علوم است که بطور مستقیم با ساحت روان انسان سروکار دارد. روشن است که هرگونه نگرش مادی‌گرایانه یا غیرمادی، میتواند مسیری جدید را در برابر این علم بگشاید. در میان نحله‌های مختلف، حکمت متعالیه یکی از مهمترین نظامهای مطرح در جریان فکری مسلمانان است که چندین قرن بر همه جنبه‌های علوم دینی سایه افکنده است. این نوشتار درصدد است یکی از مسائل روانشناسی را از منظر حکمت متعالیه بررسی کرده و آثار رویکرد صدراپی بر انسان را در روانشناسی بیان نماید.

یکی از مشکلات انسان امروزی، تنهایی است. احساس تنهایی بطور مستقل یک بیماری خاص بحساب نمی‌آید، اما زمینه‌ساز بیماریهایی دیگر مانند افسردگی، اسکیزوفرنی و... است. این پژوهش انواع تنهایی را برشمرده و سپس به مسئله تنهایی از دیدگاه حکمت متعالیه بررسی می‌پردازد. پرسش اصلی تحقیق حاضر اینست که «نظام حکمت متعالیه درباره مسئله تنهایی انسان چه دیدگاهی دارد؟». در مرحله بعد، بدنبال راه‌حلی برای مسئله تنهایی خواهیم بود؛ بعبارت دیگر، این پرسش مطرح میگردد که «چگونه میتوان از حکمت متعالیه در

روانشناسی بهره برد و برای رفع احساس، راهکاری بدست آورد؟».

نگارندگان بر این باورند که مسئله وجود رابط در حکمت متعالیه میتواند رویکرد ما به مسئله تنهایی را تغییر دهد. البته لازم به ذکر است که این پژوهش بر آن است با بهره‌گیری از مبانی حکمت متعالیه گامی مؤثر در راستای روانشناسی بردارد، بهمین دلیل، مدعیات پیش‌رو را میتوان از لوازم رویکرد صدراپی به جهان هستی تلقی نمود. بدیهی است هرگونه تغییر در جهانی، منجر به تغییر در علوم دیگر خواهد شد.

همچنین میتوان این رویکرد را برای کمک به روان‌درمانی شناختی بکار بست. بر اساس این نوع از روان‌درمانی، احساسات و عواطف انسان، صرفاً حاصل مواجهه وی با جهان بیرون از ذهن نیست، بلکه تفسیر و نگرش او در شکلگیری احساسات و عواطف وی اهمیت دارد. واضح است که با تغییر تفسیرها و نگرشهای فردی، میتوان احساسات و افکار وی را نیز تغییر داد.

اگرچه مقالات و کتابهای بسیاری درباره وجود رابط، مسئله تنهایی و همچنین رابطه دین و احساس تنهایی نگاشته شده‌اند، اما تا جایی که نگارندگان بررسی کرده‌اند، اثری که بحث تنهایی را از طریق رابطه وجودی انسان و خدا و در بستر روان‌درمانی شناختی حل کند، مسبوق به سابقه نیست.

۱. تنهایی و انواع مختلف آن

معنای واژه تنهایی روشن است و نیاز به تحدید منطقی ندارد؛ هر شخصی در زندگی فردی، کم بیش این احساس را تجربه کرده است. کودکی که همبازیهای او را رها کرده‌اند، جوانی که همصحبت و همدلی ندارد، بیماری که در بیمارستان بستری است و همراهی ندارد و... نمونه‌هایی از تجربه تنهایی در زندگی هستند. همه ما حالتی را تجربه نموده‌ایم که در آن از حضور فیزیکی یا معنوی دیگران بیبهره‌ایم. تنهایی را میتوان در دو ساحت روحی و جسمی تعریف کرد. گاهی شرایط فیزیکی بنحوی است که فرد از همراهی دیگران محروم است، برای مثال بتنهایی سفر میکند. چنین شخصی از نظر جسمی تنهاست (aloneness). اما گاهی فرد فاقد همراهی معنوی دیگران است، خواه از نظر فیزیکی همراهانی داشته باشد، خواه نداشته باشد. چنین شخصی از نظر روحی و روانی تنهاست (loneliness). هرچند تنهایی جسمانی میتواند بر تنهایی روحی تأثیرگذار باشد، اما بحث این نوشتار، درمورد تنهایی روانی است.

تنهایی را میتوان به سه نوع بین‌فردی (interpersonal)، درون‌فردی (intrapersonal) و وجودی (existential) تقسیم کرد. تنهایی بین‌فردی همان دور افتادن از دیگران است که عواملی چون انزوای جغرافیایی، فقدان مهارتهای اجتماعی، بیماریهای خاص، فرهنگ

و... به آن دامن میزنند (یالوم، ۱۳۹۵: ۳۹۴-۳۹۳). این نوع از تنهایی ناشی از عدم ارتباط مؤثر با دیگران است. تعریف این تنهایی بوسیله فقدان ارتباطات اجتماعی ممکن نیست، زیرا با توجه به روحیات شخص، وجود ارتباطات اجتماعی یا عدم آن، میتواند موجب اندوه درونی شود (اسونسن، ۱۴۰۱: ۲۰).

تنهایی درون‌فردی فاصله گرفتن اجزاء مختلف وجود انسان از یکدیگر است و زمانی اتفاق می‌افتد که او خواسته‌ها و احساسات درونی خود را کنار گذاشته و تسلیم جبر محیط شود (یالوم، ۱۳۹۵: ۳۹۴). در این قسم از تنهایی، فرد جنبه‌های شخصی خودش را فراموش میکند و فقط برای ارضای تمایلات دیگران، از جمله والدین، دوستان و... گام برمیدارد. چنین فردی آنقدر مشغول اطرافیان خود و ایدئولوژیهای مختلف است که ندای حقیقی و اصیل وجودش را نمیشنود و خودش را نمیبیند (شریفی، ۱۳۹۹: ۴۴).

تنهایی وجودی به فاصله‌ی اشاره میکند که بین فرد و تمام هستی وجود دارد. بین انسان و سایر موجودات نمیتوان ارتباطی برقرار کرد (یالوم، ۱۳۹۵: ۳۹۶). فیلسوفان وجودی (existentialists) ریشه تمام رنجها و نگرانیهای انسان را در چهار موضوع اساسی خلاصه میکنند و این موضوعها را دلواپسیهای نهایی (ultimate concerns) مینامند که عبارتند از: مرگ، آزادی، بیمعنایی و تنهایی. فیلسوفان

اگزستانسیالیست معتقدند مسائل مذکور که حد نهایی طاق بشری هستند، وضعیت او را در این دنیا ترسیم میکنند. این دلواپسیها غیرقابل اغماض و گریزناپذیرند. تنهایی صرفاً احساس درونی نیست، بلکه وضعیت ما در نظام هستی است. ما همیشه در این وضعیت بسر میبریم اما فقط گاهی از آن آگاه میشویم (شریفی، ۱۳۹۹: ۱۳-۱۲). این امر بیانگر این حقیقت است که مسئله تنهایی را نمیتوان به احساسات شخصی تقلیل داد، بلکه تنهایی حاکی از حقیقت نفس‌الامری است که در جهان خارج از ما ریشه دارد.

۱-۱. ریشه‌ها و پیامدهای تنهایی

مسئله تنهایی محدود به انسان امروزی نیست؛ شاید عمری بدرزای حیات بشر در روی کره زمین داشته باشد. با این حال، بنظر میرسد تحول بشر و گذر از جهان سنتی به جهان مدرن، موجب تشدید احساس تنهایی شده است. در جوامع سنتی، جامعه بُعدی معنوی داشت و مظهر انسانهایی بود که در آن میزیستند؛ تا این حد که اصالت با جمع بود و انسانیت شهروندان، در متن جامعه تحقق می‌یافت و بدون آن، زندگی افراد بیمعنا بود. بدیهی است که وقتی جامعه و نقش افراد در آن، محور تفکر قرار بگیرد، ارتباطها و کنشهای اجتماعی جزء لاینفک افراد خواهد بود. در مقابل، جهان مدرن دریچه‌یی از فردیت بسوی انسان گشود که پیش از آن سابقه نداشت. بر

اساس برخی پژوهشها، تنهایی ویژگی اساسی و فراگیر زندگی مدرن است (اسونسن، ۱۴۰۱: ۱۳۸). رشد فردگرایی و محوریت تمایلات شخصی، تضعیف بنیاد خانواده، و تغییر سبک زندگی، از جمله دستاوردهای جهان مدرن هستند که تنهایی انسان را تشدید میکنند.

در بدور امر، ممکن است تنهایی رنجی کوچک تلقی شود، اما بجرئت میتوان گفت یکی از هولناکترین حالاتی که انسان ممکن است تجربه کند، تنهایی است. از زمانهای قدیم، دوری از اجتماع و جامعه یکی از سختترین مجازاتها بوده و در حال حاضر نیز یکی از مجازاتهای سنگین زندانها، سلولهای انفرادی است. بعضی قطع ارتباطات انسانی را دشوارترین شرایط روانی دانسته‌اند (همان: ۲۸-۳۱).

تنهایی آثاری مخرب در جسم و روان افراد بر جای میگذارد. بررسیهای آماری در مسئله تنهایی حاکی از این بوده‌اند که ارتباطی بین تنهایی جسمی و شدت احساس تنهایی وجود ندارد (همان: ۲۴). بر اساس برخی پژوهشها درباب رابطه بین تنهایی و سلامتی، یکی از دلایل مهم مرگ‌ومیر، تنهایی بوده است. لازم به ذکر است که در پژوهش حاضر، مرگهای ناشی از خودکشی درنظر گرفته نشده‌اند. اثر تنهایی بر خطر مواجهه با مرگ، برابر با استعمال ده الی پانزده نخ سیگار در روز و ویرانگرتر از چاقی و بیتحرکی است. دیگر آثار سوء آن عبارتند از: فشارخون، اختلال در سیستم ایمنی

بدن، افزایش هورمونهای استرس، خطر زوال عقل و قوای شناختی، تسریع پیری و کاهش کیفیت خواب (همان: ۳۷-۳۸). در آزمایشی دیگر، محققان به این نتیجه رسیدند که انزوای اجتماعی موجب پرخاشگری، تصمیمهای آسیب‌زا، تضعیف توانایی عقلی و عدم مسئولیت‌پذیری میشود (همان: ۳۹-۴۰). همه این آمارها بیانگر آنند که مسئله تنهایی در زندگی انسان بسیار اهمیت دارد و اگر کنترل یا درمان نشود، ممکن است به بروز آسیبهای جبران‌ناپذیری بینجامد. تنهایی صرفاً احساسی ناخوشایند نیست که همیشه بخشی کوچک از حوزه توجهات بشری را درگیر کند، بلکه خطر بالقوه‌ی است که اگر با آن مقابله نشود، مشکلات جدیتری را ایجاد میکند.

چنانکه پیشتر اشاره شد، تنهایی منحصر به انسان مدرن نیست، بلکه جهان مدرن دروازه‌ی جدید از تنهایی را بروی انسانها گشوده است. البته بدلیل پیشرفت علمی چون روانشناسی، جامعه‌شناسی و... و همچنین تحقیقات گسترده در زمینه پزشکی و روانشناسی که خود بخشی از دستاوردهای جهان مدرن است، امروزه آثار مخرب تنهایی بر جسم و روان انسان آشکارتر شده است.

۲-۱. وجود ذهنی و تنهایی

یکی از موارد دیگری که در بحث تنهایی مطرح است، جهان ذهنی ماست. فیلسوفان

ارتباط ما با جهان خارج را از طریق صورتهای حاصل از اشیاء ترسیم میکنند. توضیح اینکه، ذات و حقیقت اشیاء خارجی برای ما ناشناخته است؛ ما تنها صورتی از صوت، تصویر و سایر حالات آنها را در ذهن خود داریم. از طریق همین صورتهاست که جهان خارج را میشناسیم و با آن تعامل برقرار میکنیم. از طرفی، این صورتهای کاملاً شخصی هستند و جز فاعل شناسا، کسی به آنها دسترسی ندارد. بنابراین، هر یک از ما در دنیایی جداگانه‌ی بسر میبریم که مملو از صورتهای، تخیلات و تمایلات شخصی است. تجربه درونی ما که علم حضوری نام دارد، درونیت‌ترین وجه زندگی ماست. هیچ شخص دیگری در این تجربه با ما شریک نیست. حتی زمانی که مادری بدلیل بیماری سرطان فرزندش ناراحت است، هیچگاه درد و رنج این بیماری را مانند فرزند خود، احساس نمیکند بلکه ناراحتی او از جنسی دیگر است. در نتیجه، میتوان گفت همدردی انسانها با یکدیگر، ممکن است که با نیت خیر و صادقانه باشد، اما هیچگاه همدرد در جایگاه دردمند قرار نمیگیرد. برخی این وضعیت را «تنهایی شناختی» مینامند، به این معنا که ما هرگز نمیتوانیم، سخنان را به دیگری منتقل کنیم، یا منظور دیگران را دریابیم (همان: ۲۲). بدیهی است که منظور، درک صحیح و کامل از احساسها و باورهای یکدیگر است نه

قطع ارتباط کامل با دیگران، زیرا همه ما در طول روز با دیگران گفتگو میکنیم و منظور یکدیگر را درک مینماییم.

انسان لحظاتی را تجربه میکند که تنها برای خود او قابل درک است. این حالات را نمیتوان برای کسی تشریح کرد. مسئله تنهایی زمانی دشوارتر میشود که بدانیم ما نیز نتوانسته‌ایم دیگری را درک کنیم و این عدم درک باعث میشود او نیز به تنهایی خود واقف گردد. بیقین ما در آینده نیز یکدیگر را درک نخواهیم کرد و این وضعیت پایان نخواهد رسید. این آگاهی اضطراب‌زاست. بهمین دلیل، باید رابطه خود را با دیگران حفظ کنیم، حتی اگر رضایت کافی از این رابطه حاصل نشود. این کار به ما کمک میکند با حقیقت خود روبرو نشویم (شریفی، ۱۳۹۹: ۳۱-۳۲). تنهایی مشکلی لاینحل است، زیرا بخشی از درونیات انسان، برای همیشه غیرقابل دسترس است (همان: ۳۹). البته هدف نوشتار حاضر بررسی جنبه‌های تنهایی و تأثیر آن بر ساحت‌های گوناگون زندگی انسانی نیست، بلکه این پژوهش درصدد است نخست، تعریفی کلی از وضعیت تنهایی انسان ارائه دهد و سپس، راهکار حکمت متعالیه برای این معضل را بررسی نماید.

۲. مبانی هستی‌شناسانه حکمت متعالیه

مسلماً روانشناسی، بیماری و سلامت روان، روش‌های روان‌درمانی و... بمعنای امروزی، برای ملاصدرا مطرح نبوده است. ما

قصد نداریم با گزینشی خودسرانه، این مباحث را بر مؤسس حکمت متعالیه تحمیل نماییم. با این حال، نظام‌های فلسفی نگرش کلی ما به جهان هستی و مسائل درون آن را سازماندهی میکنند. بدیهی است هرگونه تغییر در نگرش و مبانی فکری ما، ممکن است رویکردها، تحلیلها و روش‌های ما در برخورد با مسائل جزئیتر را نیز دستخوش تحولات اساسی سازد. نظام حکمت متعالیه یکی از بزرگترین و گسترده‌ترین نظام‌های فکری مسلمانان است که چندین قرن، بر تمام ساحت‌های فکری جهان اسلام سایه افکنده است. نفوذ و سیطره این نظام فکری به‌اندازه‌ی است که پژوهشگر فلسفه و علوم اسلامی، از مواجهه با این نظام‌گریزی ندارد و باید موضع خود را در برابر مبانی، روشها و مسائل این نظام فکری (خواه همدلانه یا منتقدانه) روشن کند. در این بخش، برخی از مبانی و مسائل نظام صدرایی که میتواند نگرش ما به مسئله تنهایی را تغییر دهد، بررسی میگردد.

زیر بنای اصلی حکمت صدرایی، اصالت وجود است. آنچه جهان خارجی را دربرگرفته، وجود اشیاء خارجی است نه ماهیت آنها. ماهیت حدی است که از وجود انتزاع میگردد نه اینکه عین حقیقت خارجی باشد. بر اساس این نظریه، تفاوت موجودات خارجی نیز باید از رهگذر وجود آنها تبیین شود. از نظر صدرالمآلهین، وجود یک

حقیقت واحد تشکیکی است که همه عالم از بالاترین مراتب تا پایینترین آنها را دربرگرفته است. اختلاف مراتب مختلف وجود، بواسطه شدت و ضعفی است که در هر مرتبه از وجود حاکم است، التفات به هر مرتبه‌یی از مراتب وجود، ماهیتی خاص از آن را انتزاع مینماید (ملاصدرا، ۱۳۹۱: ۱۰-۱۱). بنابراین، از نظر صدرالمتألهین، نظام هستی یک کل بهم پیوسته است. بالاترین مرتبه این نظام به واجب تعالی اختصاص دارد که وجودی نامتناهی است و هیچ چیزی فراتر و بالاتر از او نیست. تمام نظام هستی از او صادر میگردد و همه موجودات وابسته به او هستند. ملاصدرا برای تبیین رابطه حق و خلق، از اصطلاح وجود رابط استفاده میکند.

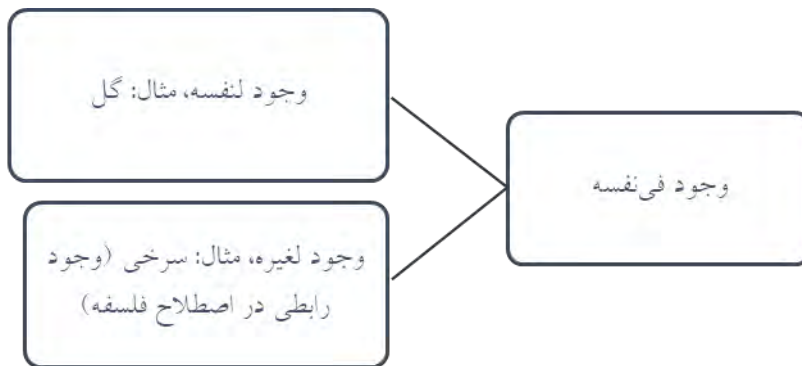
۱-۲. وجود رابطی

قبل از هر چیز، باید معنای وجود رابطی مشخص شود. از نظر صدرالمتألهین، وجود رابطی در دو معنای مختلف بکار میرود؛ معنای محمولی و معنای ربطی. معنای محمولی وجود ذات شیء را تشکیل میدهد. در مباحث مواد ثلاث، از این معنا بهره میبرند. معنای محمولی متن واقع را پر کرده یا بیان ملاصدرا، دارای اصالت است. در مقابل فعل محمولی، معنای حرفی قرار دارد که رابط بین قضایای ایجابی است. در فارسی از این معنا با «است» یاد میشود. بعنوان مثال، قضیه «زید دانا است»، از سه لفظ «زید»، «دانا» و «است» تشکیل شده

است. «زید» و «دانا» بترتیب موضوع و محمول قضیه‌اند. در قضیه ایجابی، علاوه بر تصور موضوع و محمول، نسبت حکمیه نیز وجود دارد. این نسبت که با لفظ «است» نمایش داده میشود، همان ثبوت محمول برای موضوع است. ملاصدرا درباره معانی مختلف وجود رابطی میگوید:

إطلاق الوجود الربطی فی صناعاتهم یكون علی معنیین: أحدهما ما یقابل الوجود المحمولی... وهو ما یقع رابطة فی الحملیات الإیجابیة وراء النسبة الحکمیة الاتحادیة... الثانی، ما هو أحد اعتباری وجود الشیء الذی هو من المعانی الناعتیة، و لیس معناه إلا تحقّق الشیء فی نفسه، و لکن علی أن یكون فی شیء آخر أو له أو عنده (همو، ۱۳۸۳: ۹۲-۹۳).

تعبیر «صناعاتهم» شاید بیانگر این حقیقت باشد که این دو اصطلاح از وجود رابطی در دو علم جداگانه بکار میروند. اصطلاح اول، همان معنای حرفی خاصی است که رابط بین موضوع و محمول در قضایای هلیه مرکبه است. معنای دوم که در فلسفه بکار میرود، یکی از اقسام وجود محمولی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۳۹۷-۳۹۴). این معنا از وجود رابطی علاوه بر ذات خود، از امر زائد بر شیء دیگر نیز طرد عدم میکند. بنابراین، وجود فی نفسه که در مقابل وجود فی غیره قرار دارد، دارای دو قسم لفظی و لغوی است:



۲-۲. رابطه علیّ در بستر وجود رابط

در حکمت صدرایی، وجود معلول، عین ربط به علت شمرده شده، به این معنا که اساساً معلول را بدون در نظر گرفتن علت، نمیتوان تصور کرد. چنین نیست که وجود معلولی وجود داشته باشد و سپس فقر و حاجت بر آن عارض گردد، بلکه نیاز، عین وجود معلول است و از آنها جدا نمیشود:

جميع الوجودات الإمكانية و الإنیات الارتباطية التعلقية اعتبارات و شئون للوجود الواجبي و أشعة و ظلال للنور القيومي؛ لا استقلال لها بحسب الهوية، و لا يمكن ملاحظتها ذواتا منفصلة و إنیات مستقلة. لأن التابعية و التعلق بالغير و الفقر و الحاجة عين حقائقها، لا أن لها حقائق على حياها عرض لها التعلق بالغير و الفقر و الحاجة إليه؛ بل هي في ذواتها محض الفاقة و التعلق، فلا حقائق لها إلا كونها توابع لحقيقة واحدة. فالحقيقة واحدة، و ليس غيرها إلا شئونها و فنونها و حیثياتها و أطوارها و لمعات نورها و ضلال ضوئها و تجليات ذاتها (همان: ۵۵).

لازم به یادآوری است که وجود فی نفسه نیز در دو معنا بکار میرود، یکی وجود محمولی که در مقابل معنای حرفی وجود قرار دارد و شامل دو قسم لنفسه و لغيره است. معنای دیگر، اخص از اولی است و تنها شامل موجود لنفسه میشود و وجودهای ناعت را در برنمیگیرد:

و علی قیاس ما تلوناً علیک يقع لفظ الوجود فی نفسه أيضاً بالاشتراک العرفی علی معینین: أحدهما بإزاء الوجود الرابطی بالمعنی؛ الأول و یعم ما لذاته و هو الوجود فی نفسه و لنفسه، و ما لغيره کوجود الأعراض و الصور و هو الوجود فی نفسه لا لنفسه. و الآخر بإزاء الرابطی بالمعنی الأخير؛ و هو ما یختص بوجود الشیء لنفسه، و لا یكون للنوعات والأوصاف (همان: ۹۴).

صدرالمتألهین همچنین برای هر یک از دو معنای حرفی و محمولی وجود رابطی، نامی جداگانه پیشنهاد میدهد؛ به این نحو که برای معنای حرفی آن، لفظ «رابط» و برای معنای محمولی آن، لفظ «رابطی» استفاده میکند (همان: ۹۵).

با تأمل در معنای وابستگی درمی‌یابیم که بکار بردن این واژه نیازمند چهار رکن است: (۱) امر اول که به دیگری وابسته است؛ (۲) امر دوم که اولی به آن وابسته است؛ (۳) رابطهٔ وابستگی؛ (۴) جهت وابستگی. برای مثال، در سوختن چوب، چهار رکن عبارتند از: چوب (امر اول)، اکسیژن (امر دوم)، وابستگی چوب به اکسیژن و جهت وابستگی (سوختن). اما آنچه در این نوشتار مد نظر است، وابستگی وجودی است، یعنی رکن چهارم که همان جهت وابستگی است، وجود و تحقق شیء دوم است.

پرسشهای مهمی در نوع از وابستگی مطرح است: معنای دقیق وابستگی وجودی چیست؟ آیا وابستگی وجودی نیز چهار رکن مذکور را دارد؟ اگر برخی از حیثیات فوق را نداشته باشد، آیا وابستگی وجودی با معنای رایج وابستگی، اشتراک لفظی خواهد داشت؟ تحلیل معنای وابستگی بین علت هستی‌بخش و معلول، بر اساس چهار رکن اخیر، عبارتست از: امر وابسته (معلول)؛ امر هستی‌بخش (علت حقیقی)؛ رابطهٔ بین علت و معلول؛ جهت وابستگی، که وجود است.

بدیهی است که در تمام اقسام وابستگی تنها چیزی که در خارج تحقق دارد، وجود علت و وجود معلول است. رکن دوم و سوم وابستگی (رابطهٔ علیت و جهت وابستگی) چیزی است که ذهن از مقایسهٔ دو امر خارجی

انتزاع میکند. توضیح اینکه، علت به معلول وجود میبخشد. در اینجا ممکن است این توهم پیش بیاید که وجودبخشی مانند بخششهای مادی است، مثلاً زمانی که فرد غنی، مبلغی را به فردی فقیر میبخشد. در اینجا با چند عامل مواجهیم: شخص غنی، شخص فقیر، اعطاء و دریافت. اما در رابطهٔ میان علت هستی‌بخش و معلول، همهٔ عوامل مذکور تحقق ندارند. چنین نیست که در یکسو امری بنام معلول تحقق داشته باشد و فعل گرفتن وجود را انجام دهد، و در سوی دیگر علتی باشد که وجود را به معلول اعطاء میکند، بلکه اساساً دادوستدی در کار نیست. عمل علت، همان هستی‌بخشی و ایجاد معلول است و معلول پیش از ایجاد، واقعیتی ندارد، چه رسد به اینکه فعلی (گرفتن وجود) را انجام دهد. ایجاد نیز عین وجود معلول است. در واقع، چنین نیست که نخست ایجاد صورت بگیرد و سپس در مرتبه‌ی متأخر (چه زمانی و چه غیر زمانی)، چیزی بنام معلول بوجود آید (مطهری، ۱۳۹۴: ۱/ ۱۷۵-۱۷۲).

صدرالمتألهین معتقد است سایر حکما برای ممکنات، وجودی مغایر با وجود خداوند فرض کرده‌اند که با خداوند مرتبط است و این ارتباط قابل انسلاخ نیست. اما از نظر او، این تعبیر صحیح نیست، زیرا وجود ممکن عین فقر و احتیاج به خالق است، نه اینکه وجود بهمراه وصف احتیاج باشد:

...أن الممكن لا يمكن تحليل وجوده إلى وجود و نسبة إلى الباري؛ بل هو منتسب بنفسه لا بنسبة زائدة مرتبط بذاته لا بربط زائد. فيكون وجود الممكن رابطياً عندهم و رابطاً عندنا (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۳۸۴).

در نظام صدرایی، وجود ممکن، عین ربط به واجب است و اساساً انفکاک وجود ممکن از مبدأ، نه تنها در عالم خارج، بلکه در مقام ذهن نیز محال است. بعبارت دیگر، وجود ممکن بدون واجب، قابل تصور نیست.

۳. فلسفه، روان‌درمانی و تنهایی

گروهی از متفکران، پذیرش تنهایی را نسخه‌یی کارآمد برای مقابله با آن میدانند (یالوم، ۱۳۹۵: ۹۵-۱۰۵). بیان دیگر، هیچ رابطه‌یی قادر به از بین بردن تنهایی انسان نیست. هریک از ما در تنهایی منحصر بفردی بسر می‌بریم که نمیتوانیم آن را با دیگران شریک شویم (همان: ۵۰۷)؛ پس باید در برابر حقیقت هستی که همان تنهایی انسان و دورافتادن از دیگران است، سر تسلیم فرود آورد. پذیرش این حقیقت، امید ما را برای بهبود شرایط از بین خواهد برد و همین قطع امید، بخش قابل توجهی از فشار روانی ما را کاهش خواهد داد.

در برابر این دیدگاه، رویکرد حکمت متعالیه است که بر اساس آن، انسان ارتباطی وثیق با مبدأ هستی دارد و امکان ندارد که این ارتباط

قطع شود، مگر آنکه وجود او از بین برود. حال این پرسش مطرح میشود که اگر همراهی با مبدأ هستی، در حاق وجود انسان است، چرا او احساس تنهایی میکند؟ بر اساس مبانی حکمت متعالیه، علت تنهایی انسان غفلت وی از حقیقت و رویکرد اشتباهش به نظام هستی است. برای درک بهتر مطلب، لازم است نخست مقدماتی از روانشناسی مطرح شود.

یکی از شیوه‌های درمانی مورد توجه روان‌درمانگران، روش شناختی است. در این روش بر نقش شناخت در روان و وضعیت روحی تأکید میشود. این نظریه مدعی است که عوامل شناختی -مانند تفکرات، انتظارات و تفسیرهای شخصی از وقایع پیرامون- نقشی مهم در رفتارهای شخص ایفا میکنند (هوکسما و همکاران، ۱۳۹۵: ۷۵۰/۲). بر اساس رویکرد رفتاردرمانی عقلانی-هیجانی (Rational-emotive behavior therapy) که به اختصار «REBT» نامیده میشود، رابطه بین وقایع خارجی و پیامدها، بدون واسطه نیست، بلکه باورها واسطه‌یی مهم میان این دو طیفند.

فرایند مذکور را بصورت ساده ABC نمایش میدهند. نقطه A همان رویدادهای انگیزشی (Activating events) هستند. این بخش همان وقایعی است که یک رفتار را فعال میکنند؛ برای مثال، میتوان به قبول نشدن در آزمون یا شکستی عشقی اشاره کرد. این رویدادها ممکن است واقعی یا خیالی، مثبت یا منفی، و مربوط

به زمان حال، گذشته یا آینده باشند. همچنین لازم نیست رویداد مذکور خارج از فرد باشد، بلکه ممکن است افکار، هیجانات یا خاطرات خود او باشند. سوی دیگر طیف، نقطه C است. این بخش شامل پیامدها (Consequences) یا همان رفتارها و هیجانات بعد از رویداد فعال‌کننده است. مثلاً افسردگی پس از شکست، یا اضطراب پس از مردودی را در نظر بگیرید. بسیاری از مردم و حتی روان‌درمانگرها بر این باورند که نقطه C، محصول مستقیم A است، درحالی‌که بر اساس نظریه REBT، وضعیت روحی و احساسی افراد ناشی از تفسیر و برداشت آنها از وقایع انگیزاننده (نقطه A) است. بعبارت دیگر، نقطه دیگری بنام B وجود دارد، که واسطه میان وقایع و پیامدهای روحی است. این واسطه، همان باورهای (Beliefs) ما درباره پدیده‌هاست (پروچاسکا و نورکراس، ۱۴۰۰: ۳۰۰). بیان دیگر، احساسات ما، صرفاً پدیدارهایی مطلقاً ذهنی نیستند، بلکه بمنزله ابزارهایی برای شناخت هستند که ممکن است تصویری صحیح یا غلط از جهان ارائه دهند (اسونسن، ۱۰۴۱: ۵۳).

از نظر فلسفی میتوان گفت، رویدادهای انگیزاننده علت تامه شخصیت و پیامدهای روحی اشخاص نیستند، بلکه جزئی از علت تامه‌اند. عامل مهم دیگر، تفسیری است که فرد از اتفاقات مورد نظر ارائه میدهد. انسان بواسطه صورتهای ذهنی خود با عالم خارج در ارتباط است.

همچنین، وقایع و پیشامدهای مختلف را نیز بر اساس شرایط روانی و نظام فکری خود تفسیر میکند. برای مثال، پدیده‌ی طبیعی مانند مرگ در نظامهای فکری مختلف، معانی متفاوت خواهد داشت. برای یک مادی‌گرا، مرگ نابودی و اضمحلال همیشگی است، برای انسان عارف، مرگ بازگشت به اصل خود، و برای یک رزمنده، مرگ در میدان جنگ، افتخار است. همه این افراد، با موضوعی واحد بنام مرگ مواجهند اما هریک تفسیری خاص از آن دارند، زیرا دیدگاهشان به جهان هستی متفاوت است.

انسانها در طول زندگی خویش مشکلات و ناملايمات بسیاری را تجربه میکنند، اما همه آنها در برابر مشکلات واکنشی یکسان ندارند. برخی از تجربه‌های ناخوشایند عبرت میگیرند، عده‌ی فقط سعی میکنند فشارهای ناشی از مشکل را تحمل نمایند و بعضی دیگر، دچار ضربه‌های روحی شدید میشوند. علاوه بر شدت تجربه ناخوشایند و همچنین روحیات و شرایط ویژه‌ی که هر فرد دارد، رویکردها و باورهای فردی نیز میتوانند ناملايمات را منحل، تضعیف یا تشدید نمایند. از آنجا که مهمترین مبانی فکری افراد، جهانی‌بینی و فلسفه مورد قبول آنهاست، نگاه فلسفی حاکم بر اشخاص در نحوه برداشت آنها از زندگی و مسائل پیش‌رو بسیار مؤثر است.

با توجه به مبانی فوق، اگر رویکرد هستی‌شناسانه حکمت متعالیه را بپذیریم، آنگاه باید تصدیق کنیم که تمام مراتب هستی،

حقیقتی وحدانی است که مراتبی مختلف از شدت و ضعف دارد و هیچ موجودی از موجود دیگر جدا نیست، زیرا همه آنها در وجود باهم اشتراک دارند. در قله این مراتب، واجب تعالی قرار گرفته که وجود سایرین را افزایه میکند. تمامی موجودات، عین ربط به حق تعالی هستند و هیچ چیزی جدای از او نیست. تفتن انسان به این ارتباط وثیق، در تفسیر وی از تنهایی و وضعیت وجودی او، مؤثر است. انسانی که خود را عین ربط به حقیقتی دیگر میبیند و وجودی برتر را محیط به تمامی درونیات، اهداف، غمها و شادیهایش میداند، هیچگاه در زندگی خود احساس تنهایی نخواهد کرد.

۱-۳. انحلال مسئله تنهایی

باورهایی که بین رویدادهای انگیزاننده و پیامدها واسطه میشوند، ممکن است مطابق یا نامطابق با واقعیت باشند. باور از حالات شناختی انسان (cognitive states) است و حالات شناختی نیز زیر مجموعه حالات نفسانی (mental states) همچون تفکر، محبت، نفرت و... هستند. یکی از مهمترین تفاوت‌های حالات نفسانی (روانشناختی) و امور فیزیکی، در التفاتی بودن (intentionality) آنهاست. امور التفاتی دارای نوعی سوگیری و جهتگیری هستند؛ این امور، همیشه «درباره» چیزی هستند. بعنوان مثال، تفکر باید درباره مسئله‌ی باشد، عشق باید به چیزی تعلق بگیرد،

نفرت باید از چیزی باشد. حال این پرسش مطرح میشود که متعلق باور چیست؟ در پاسخ باید گفت: باور به گزاره تعلق میگیرد. گزاره همان مفاد یا معنای جمله خبری است (کشفی، ۱۳۹۹: ۱۴-۱۳)؛ برای نمونه، ما به گزاره «جهان وابسته به خداوند است» باور داریم.

گزاره‌ها نسبت معرفتی ما و جهان خارج را تشکیل میدهند. این گزاره‌ها ممکن است صادق باشند و عالم خارج را همانطور که هست به ما نشان دهند و گاهی نیز ممکن است کاذب باشند و تصویری اشتباه از جهان ارائه دهند. برای مثال، دو شخص که در آزمون ورودی دانشگاه مردود شده‌اند، ممکن است به گزاره الف یا ب معتقد باشند:

الف) اگر نتوانم به دانشگاه بروم، زندگی من تباه خواهد شد و هیچ موفقیت دیگری در زندگی نخواهم داشت.

ب) اگر نتوانم به دانشگاه بروم، ممکن است بتوانم در زمینه‌های دیگری از زندگی موفقیت‌های بهتری کسب کنم.

گزاره الف، تفسیری احساسی و خلاف واقع را نشان میدهد، درحالی‌که گزاره ب در عین پذیرش شکست، بنحوی معقول، راههای دیگری را برای موفقیت بررسی میکند. آنچه اغلب موجب تشدید ناکامیها و بروز مشکلات جدی میشود، تفسیر اشتباهی است که از وضع موجود ارائه میگردد. بعبارت دیگر، باورهای غیرعقلانی و غیرمطابق با

واقع، موجب بروز توقعات یا احساسات غلط میشوند و انسان را در دام رنج و مشکلات روانی گرفتار میکنند.

البته ممکن است فیلسوفان وجودی اینگونه استدلال کنند که حقیقت هستی، همین جداماندگی انسان و تنهایی اوست و آگاهی از این حقیقت نه تنها آرامش بخش نیست، بلکه عین اضطراب و رنج است. در پاسخ به آنها باید گفت: مسئله انفکاک یا عدم انفکاک وجودی انسان از هستی، محل نزاع حکمت متعالیه و نظامهای فکری رقیب است. این مسئله از مبانی بحث است و اثبات یا رد آن، نیازمند ادله مابعدالطبیعی است. اگر استدلال پیروان حکمت متعالیه بر «وجود رابطنی بودن» صحیح باشد، آنگاه مسئله تنهایی و جداماندگی انسان از هستی، در زمره باورهای غیرمطابق با واقع قرار خواهد گرفت. چنین باوری وضعیت وجودی انسان را خلاف واقع و دردناک ترسیم میکند. بعبارت دیگر، از منظر حکمت متعالیه، مسئله تنهایی از پایه منحل است و آگاهی از اشتباه بودن این نگرش، بسیار اهمیت دارد.

۲-۳. نقش حکمت متعالیه در اصلاح نگرش

هر چند بر اساس حکمت متعالیه، اصالت با اتصال و پیوستگی است و تجربه جدافتادگی و تنهایی حاصل رویکرد اشتباه به جهان هستی است، اما بسیاری از مردم عادی و حتی

متفکران، در چنین تجربه تلخی گرفتارند. راهحلی که روش روان‌درمانی شناختی ارائه میدهد، اصلاح باورها و رویکردهای غلط است. روش REBT برای درمان، بر همین اصل استوار است. همانطور که پیشتر توضیح دادیم، پیامدهای ناخوشایندی (C) چون استرس، اضطراب، ترس و... برآیند باورها (B) و عوامل انگیزاننده (A) هستند. این چرخه را بصورت اختصاری، ABC نامیده‌اند.

در REBT دو مرحله دیگر (D و E) به الگوی ABC اضافه میشوند. اولین مرحله، مجادله، بحث یا همان زیر سؤال بردن است (Disputing)؛ یعنی باور غیرعقلانی که در ذهن نفوذ کرده، بچالش کشیده میشود. سبس، طرز فکری مؤثر جایگزین باور قبلی میگردد (Effective new philosophy) (پروچاسکا و نورکراس، ۱۴۰۰: ۳۰۴). این روش مبتنی بر این پیش‌فرض است که ما نه تنها مسئول رفتارمان، بلکه مسئول اعتقادات و احساساتمان نیز هستیم. طرز تلقی، تغییر و تعدیل احساسات، در اختیار خود ماست، زیرا با رفتارها و تفکرات خود، احساساتمان را پرورش میدهیم و عواطف ما در معرض تنظیم و ترتیبی هستند که برای آنها تعریف میکنیم. در نتیجه این فرایند، عاداتی احساسی در روان ما شکل میگیرد (اسونسن، ۱۰۴۱: ۵۸-۵۹) که نقشی مهم در تعیین احساسات و عواطف بعدی ما ایفا میکنند.

ما در این نوشتار قصد نداریم که به بررسی جزئیات روشها و تکنیکهای REBT بپردازیم. بنابراین، به همین مقدار بسنده میکنیم که با استفاده از شیوه‌های مرسوم در روان‌درمانی شناخت‌گرا، و همچنین براهین موجود در حکمت متعالیه، میتوان نگرش هستی‌شناسانه‌یی که منادی تنهایی و انفصال انسان از هستی است را اصلاح کرد. خداوند بعنوان مبدأ هستی، بر همه موجودات احاطه وجودی دارد و هیچ چیز از او جدا و غایب نیست. خداوند تنها وجودی است که میتواند تنهایی عمیق درون انسان را التیام بخشد، زیرا فقط اوست که حقیقتاً با انسان اتصال وجودی دارد. رابطه او با مخلوقات، رابطه‌یی مابعدالطبیعی است؛ بهمین دلیل، دارای آثار و پیامدهای حقیقی در نفس‌الامر است.

پژوهشهای تجربی نیز مؤید ادعای ما درباره رابطه احساس تنهایی و ارتباط با خداوندند. در یکی از تحقیقات آماری، پرسشنامه‌یی با محوریت تنهایی ناشی از روابط خانوادگی و ارتباط با دوستان، و همچنین نشانه‌های عاطفی تنهایی، تنظیم شده است. نتایج حاصل از تحقیق حاکی از آنست که افزایش تحول معنوی-روانی موجب کاهش اضطراب وجودی میشود. یکی از مهمترین عوامل شکلگیری اضطراب وجودی، احساس تنهایی است (دلجو و همکاران، ۱۳۹۲).

نتایج حاصل از تحلیل عاملی اکتشافی در یکی دیگر از تحقیقات، چهار عامل: ارتباط با اولیای دین، ارتباط با معنای زندگی / تنهایی وجودی، ارتباط با خدا، و ارتباط با خود، را در شکلگیری احساس تنهایی معنوی-مذهبی دخیل میدانند. نامگذاری عوامل بر این اساس بوده که فقدان ادراک یک رابطه مثبت، همدلانه و صمیمانه در هر یک از این عوامل و احساس خلأ و کاستی در هریک از آنها، به احساس تنهایی معنوی-مذهبی دامن خواهد زد (قابضی و همکاران، ۱۳۹۴). لازم به ذکر است که پژوهشهای مذکور بیشتر بر رابطه علی بین دو پدیده تأکید داشته‌اند، اما این نوشتار بر سازوکار این رابطه علی متمرکز است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هرچند تنهایی یک بیماری مستقل بحساب نمی‌آید، ولی میتواند منجر به بروز آسیبهای جسمی و روانی مختلفی شود. از منظر حکمت متعالیه، یکی از عوامل مؤثر در احساس تنهایی، رابطه خداوند، جهان و انسان است. انسان و سایر مخلوقات، عین ربط به خداوند متعال هستند. آنها هیچگونه استقلالیی در حدوث و بقا ندارند و همه شئون و مراتب وجودیشان در ید قدرت خداوند است. با توجه به این مبانی، مسئله

تنهایی از اساس منحل است. بنا بر رویکرد حکمت متعالیه، تنهایی ناشی از جهل انسان به وضعیت وجودی خویش و جایگاه خداوند در هستی است. بیان دیگر، جهان بینی اشتباه انسانهاست که برای آنها احساس تنهایی را به ارمان می آورد. از آنجا که منشأ این احساس، غفلت انسان است، درمان آن نیز باید با رفع غفلت وی صورت گیرد.

این دیدگاه قرابتی خاص با نظریه روان‌درمانی شناختی دارد. بر اساس رویکرد رفتاردرمانی عقلانی-هیجانی، احساسات و عواطف ما نتیجه مستقیم شرایط بیرونی نیستند، بلکه تفکرات، انتظارات و تفسیرهای شخصی فرد، نقشی مهم در ایجاد فضای روانی او دارد. توجه به جایگاه انسان و رابطه او با خداوند، در کنار سایر روشهای درمانی، میتواند نقشی مؤثر در رفع احساس تنهایی انسان داشته باشد.

در میان انواع تنهایی، حفره‌یی که تنهایی وجودی انسان ایجاد میکند، با هیچ عاملی قابل جبران نیست، مگر رویکرد صدایی. تنها حکمت متعالیه است که میتواند خلأ بین انسان و سایر موجودات هستی را رفع نماید. علاوه بر این، میتوان گفت از آنجا که انسان موجودی متکی به خداست و خداوند علت هستی‌بخش و یگانه حامی اوست، او تنها از طریق ارتباط با خدا میتواند تنهایی خود را برطرف سازد،

چراکه تنها چیزی میتواند اثر حقیقی داشته باشد که در مقام علت حقیقی قرار گیرد.

منابع

اسونسن، لارس (۱۴۰۱) فلسفه تنهایی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: فرهنگ نشر نو. پروچاسکا، جیمز؛ نورکراس، جان سی. (۱۴۰۰) نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، آنالیز ترنس-تئوریک، ترجمه مهدی گنجی، تهران: ساوالان.

دلجو، زهرا؛ جان‌بزرگی، مسعود؛ بزازیان، سعیده؛ موسوی، الهام (۱۳۹۲) «رابطه سطح تحول روانی-معنوی و احساس تنهایی با اضطراب وجودی در دانشجویان»، مطالعات اسلام و روانشناسی، شماره ۱۳، ص ۲۴-۵.

شریفی، محمدمین (۱۳۹۹) تنهایی، توصیفی روان‌شناختی از وضع تنهایی و توان تحمل تنهایی، تهران: نیوند.

قابضی، فاطمه؛ پاکدامن، شهلا؛ فتح‌آبادی، جلیل؛ حسن‌زاده توکلی، محمدرضا (۱۳۹۴) «احساس تنهایی معنوی-مذهبی: ساخت و اعتباریابی مقیاسی برای سنجش ابعاد مثبت و منفی احساس تنهایی»، روان‌شناسی و دین، شماره ۲۹، ص ۴۸-۶۳.

کشفی، عبدالرسول (۱۳۹۹) چیستی و امکان معرفت، تهران: سمت.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰) شرح جلد اول اسفار، جزء اول، قم: مؤسسه امام خمینی (ره). مطهری، مرتضی (۱۳۹۴) مجموعه آثار، تهران: صدرا.

ملاصدرا (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة،
ج ۱، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران:
بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (۱۳۹۱) الشواهد الربوبیة فی المناهج
السلوکية، تصحیح و تحقیق سیدمصطفی محقق
داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

هوکسما، سوزان نولن؛ فردریکسون، باربارا؛
لافتوس، جفری؛ لوتس، کریستل، (۱۳۹۵) زمینه
روانشناسی اتکینسون و هیلگارد، ترجمه حسن
رفیعی، تهران: ارجمند.
یالوم، اروین (۱۳۹۵) روان‌درمانی اگزستانسیال،
ترجمه سپیده حبیب، تهران: نشر نی.

